

# اتاق،

هارولد پینتر،

ترجمه: مصطفی رضیئی

هارولد پینتر، نمایشنامه‌نویس، شاعر، فعال اجتماعی، مخالف جنگ عراق، برنده‌ی نوبل ادبیات، سال دو هزار و پنج و... لیست طولانی افتخارات که به نام ایشان ثبت شده است، هیچ‌کدام دلیل ترجمه‌ی این نمایشنامه نبود.

پینتر با نام پینتریسک در دنیا شناخته می‌شود، این سبک ادبی دو وجه دارد، اول، گفتگو - ارتباط بین انسان‌ها - غیر ممکن است، دوم نقس سکوت در نمایشنامه. در این متن این موضوع که حرف‌ها در تضاد با هم قرار می‌گیرند، سکوت یک شخصیت در بیش‌تر نمایشنامه، تکرار حرف‌ها، بی معنی بودن حرف‌ها و... همگی معنا دار و بر اساس پینتریسک است.

این نمایشنامه را ترجمه کردم که، بگویم تنهایی تو بخشی از تنهایی تمام آدم‌هاست، هنوز هم می‌شود امیدی داشت، چون نمونه‌های ناامیدانه‌تری از زندگی تو هم هست، مثل همین اتاق.

اتاق / هارولد پینتر / ترجمه سید مصطفی رضیئی / پاییز ۱۳۸۴

این نمایشنامه در نشریه "گره ایرانی" شهر برلین، شماره ۱۱ همزمان انتشار یافته است.

شخصیت‌ها:

رز

برت

آقای کید

آقا و خانوم سندز

ریلی

صحنه: اتاقی در یک خانه بزرگ. دری در پایین اتاق سمت راست، یک بخاری پایین سمت چپ، یک اجاق گاز و سینک ظرف‌شویی بالا سمت چپ. پنجره‌ای در قسمت بالای صحنه. یک میز و تعدادی صندلی در مرکز اتاق. صندلی پدر بزرگ در مرکز سمت چپ. در بالا سمت راست، از شاه‌نشین قسمت جلو، یک تخت دو نفره نمایان است.

برت پشت میز نشسته است، کلاه لبه‌داری بر سر دارد، یک مجله رو به روی خود نگه داشته، رز مقابل اجاق گاز است.  
رز: بفرما، این می تونه سرما رو ازت برونه.

تخم مرغ‌ها و بیکن را در یک بشقاب قرار می‌دهد، گاز را خاموش می‌کند و بشقاب را به سمت میز می‌برد.  
بهت می‌گم بیرون خیلی سرده، این جنایته.

سر اجاق گاز بر می‌گردد و از کتری داخل قوری آب می‌ریزد، گاز را خاموش می‌کند و قوری را سر میز می‌آورد، نمک و سس را  
درون یک بشقاب می‌ریزد و از نان دو برش جدا می‌کند، برت شروع به خوردن می‌کند.

این کار درستیه، تو بخور، تو بهش احتیاج داری، می‌تونه درونت رو گرم کنه، با این همه، اتاق گرم‌تره، هرچند بهتر از اینه که تو  
زیرزمین باشی.

رز به نان‌ها کره می‌مالد.

نمی‌دونم اونا اون پایین چه جور زندگی می‌کنن. همه‌اش دنبال درد سر بودن. بخور. همه‌اش رو بخور. برات خوبه.

به سمت ظرف‌شویی می‌رود، یک فنجان و نعلبکی را خشک می‌کند و آن‌ها را سر میز می‌آورد.

اگر می‌خواهی بری بیرون باید درونت هم یه چیزی باشه، وقتی بری بیرون این رو حس می‌کنی که باید یه چیزی درونت باشه.  
درون فنجان شیر می‌ریزد.

همین الان از پنجره بیرون رو نگاه کردم، برای من که بس بود. هیچ موجودی بیرون پرسیه نمی‌زنه. می‌تونی صدای باد رو  
بشنوی؟

روی صندلی پدربزرگ می‌نشیند.

هیچ وقت نفهمیدم کیه، کیه؟ کسی که اون پایین زندگی می‌کنه؟ باید برم پیرسم، منظورم اینه، برت شاید تو بدونی، برت، شاید  
تو هم دلت بخواد بدونی، اما، هر کی که هست، نباید جای راحتی داشته باشه.

مکث.

فکر کنم آدم‌های اون‌جا از آخرین دفعه‌ای که پایین بودیم عوض شدن. نمی‌دونم کی به اونجا رفته. منظورم از اولین دفعه‌ای که  
اونجا پر شده.

مکث.

هر چند فکر کنم الان دیگه از اون جا رفته باشن.  
مکث.

اما فکر کنم الان کس دیگه‌ای اون جا باشه. من دوست ندارم تو اون زیرزمین زندگی کنی. هیچ وقت دیوارهاش رو دیدی؟ دورت رو می‌گیرن. نه، من چیزی نمی‌خوام، برت بخور، یه ذره دیگه نون بخور.

رز سر میز می‌رود و یک برش دیگه از نان می‌برد.

برای وقتی که برگردی کاکائو آماده می‌کنم.

رز به سمت پنجره می‌رود و پرده‌ها را مرتب می‌کند.

آره، این اتاق برام خوبه، منظورم اینه که می‌دونی کجا هستی، مثلاً برای وقت‌هایی که هوا سرده.

رز به سمت میز می‌رود.

یه برش دیگه؟ کافی بود؟ این یکی از اون خوب‌هاش بود. می‌دونم، هر چند به خوبی اون آخریه نبود. مال سردی هواست.

رز به سمت صندلی پدربزرگ می‌رود و می‌نشیند.

در هر صورت، مدتی بیرون نبودم. خیلی خوب نیستم، حال انجام دادن کاری رو ندارم. به هر حال امروز خیلی بهترم. در مورد

حال تو نمی‌دونم. نمی‌دونم مجبور هستی بری بیرون یا نه. منظورم اینه که تو نباید بری. اون هم بعد از این که مدتی توی خونه

موندی، با این همه، نگران نباش، تو برو، خیلی وقته که بیرون نرفتی.

رز صندلی خود را تکان می‌دهد.

اینو بهت می‌گم که خیلی خوبه که اینجا هستی. این خیلی خوبه که اون پایین نیستی، تو زیرزمین. شوخی نیست، اوه، چای رو

یادم رفته، منتظر چای گذاشتمت.

رز سر میز می‌رود و چای درون فنجان می‌ریزد.

نه، این بد نیست، یک چای خوب کم‌رنگ. یک چای کم‌رنگ دوست‌داشتنی، بفرما، تا آخرش رو بخور، من برای خودم منتظر

می‌مونم. به هر حال، من پررنگ‌ترش رو دوست دارم.

بشقابی را برداشت و آن را در سینک ظرف‌شویی گذاشت.

اون دیوارها از پا در می آرت. نمی دونم الان کی اون پایین زندگی می کنه. هر کسی که هست، حتما شانس آورده که اون جا رو بهش دادن. شاید هم خارجی باشه.

بر می گردد و روی صندلی پدر بزرگ می نشیند.

باید کاری کنم که حالت خوب شه.

مکث.

فکر نکنم اون پایین جا برای دو نفر باشه، در هر صورت، فکر کنم اول یکی بودش، قبل از این که از اون جا بره، شاید الان دو نفر شده باشن.

صندلی را تکان می دهد.

برت اگه یه وقت ازت پرسیدن، من از جایی که توش هستیم راضی ام. ما آرامیم، همه چیز خوبه، تو اینجا شاد هستیم، به همه جا نزدیکیم، جای دوری هم نیست، برای وقت هایی که تو از بیرون می آی، و کسی هم مزاحم مون نمی شه. و کسی هم مزاحم مون نمی شه.

مکث.

نمی دونم که چرا تو مجبوری بری بیرون. هوا زود تاریک می شه. نمی شه فردا بری؟ می تونم زودی بخاری رو روشن کنم، می تونی کنار آتیش بشینی، برت، این کاریه که عصرها تو دوست داری انجام بدی، خیلی زود همه جا تاریک می شه.

صندلی اش را تکان می دهد.

الآن همه جا تاریک می شه.

رز بلند می شود و روی میز داخل فنجان چای می ریزد.

خیلی درست کردم، بازم بخور.

رز سر میز می نشیند.

امروز بیرون رو نگا کردی؟ جاده ها یخ بسته، اوه می دونم که تو این وضع هم می تونی رانندگی کنی، من که نگفتم نمی تونی. به

آقای کید هم گفتم که تو امروز می خواهی سوار ماشین بشی. بهش گفتم که خیلی راننده ی فوق العاده ای نیستی اما به هر حال

گفتم که خیلی خوب رانندگی می‌کنی. درست یادم نیست که چه زمانی، کجا، هیچی، برت. من می‌دونم که تو چه جوری رانندگی می‌کنی. من بهش اینو گفتم.

ژاکتش را به دور خودش می‌پیچد.

اما سرده، امروز هوا خیلی سرده، یخ بندونه. برای وقتی که برگردی کاکائو آماده می‌کنم.

رز بلند می‌شود، به سمت پنجره می‌رود و بیرون را نگاه می‌کند.

ساکته، داره شب می‌شه. هیچ کسی هم بیرون نیست.

ایستاده و نگاه می‌کند.

یه دقیقه صبر کن.

مکث.

فکر می‌کنی کی می‌تونه باشه؟

مکث.

نه، فکر کردم کسی رو دیدم.

مکث.

نه.

رز پرده را رها می‌کند.

می‌دونی داشتیم به چی فکر می‌کردم؟ فکر کنم یه کم بهتر شده، خیلی هم باد نمی‌آد. بهتره اون پلور گرمت رو هم بپوشی.

رز به سمت صندلی پدربزرگ بر می‌گردد، می‌نشیند و صندلی را تکان می‌دهد.

این یه اتاق خوبه. برت، شانس آوردیم که این اتاق رو داریم. من مواظب تو هستم، مگه نه؟ درست مثل وقتی که زیرزمین اینجا

رو بهمون پیشنهاد دادن که من همون اول رد کردم. می‌دونستم که اصلاً نمی‌تونه جای جالبی باشه. سقف درست بالای سرته.

نه، اینجا یه دونه پنجره داریم، می‌تونی تو اتاق حرکت کنی. می‌تونی شب بیای خونه، اگه لازم باشه بری بیرون. می‌تونی

کارهات رو انجام بدی. می‌تونی برگردی خونه، تو حالت خوبه و من هم اینجا هستم. تو روی شانست وایستادی.

مکث.

از خودم می‌پرسم کی الان اون جا زندگی می‌کنه. هیچ وقت اون‌ها رو ندیده‌م، صدایی هم ازشون نشنیده‌م، اما فکر می‌کنم کسایی اون پایین باشن، هر کی اون جا رو داره می‌تونه نگهش داره. برت، اون به نظر می‌آد یه تیکه خوب باشه. من بعداً یه فنجون چای می‌خورم، من دوست دارم پرننگ‌ترش رو بخورم. تو دوست داری کم‌رنگ بخوری.  
یک ضربه به در. رز می‌ایستد.

کیه؟

مکث.

سلام.

ضربه تکرار می‌شود.

بیاید داخل.

ضربه تکرار می‌شود.

کیه؟

مکث. در باز می‌شود و آقای کید به داخل می‌آید.

آقای کید: من در زدم

رز: صداتون رو شنیدیم.

آقای کید: ا؟

رز: صداتون رو شنیدیم.

آقای کید: سلام آقای هاد، حال شما؟ خوبید؟ من می‌خواستم یه نگاهی به لوله‌ها بندازم.

رز: مشکلی پیش اومده؟

آقای کید: ا؟

رز: بنشینید آقای کید.

آقای کید: نه، مرسی، من راحتیم، داشتم از اینجا رد می‌شدم. می‌خواستم ببینم اوضاع چطوره. خب، راحت که هستین، نه؟

رز: اوه، ممنون آقای کید.

آقای کید: آقای هاد، شما که امروز بیرون می‌رین؟ من الان بیرون بودم، زود برگشتم فقط تا سر خیابون رفتم.

رز: کسی دور و ور نبود، نه آقای کید؟

آقای کید: بعد با خودم گفتم بهتره برم و یه نگاهی به لوله‌ها بندازم، فقط برای اطمینان. فقط رفتم تا سر خیابون چند تا چیز که لازم داشتم بخرم. مثل اینکه می‌خواد برف بیاد. به نظر من که حتماً برف می‌یاد.

رز: چرا نمی‌شینید آقای کید؟

آقای کید: نه، نه، راحت. همین جوری راحت.

رز: خوب آقای کید، این باعث تأسفه که توی این هوا مجبورین برین بیرون، هیچ کمکی ندارید؟

آقای کید: اِ؟

رز: من فکر می‌کردم یه خانوم به شما کمک می‌کنه.

آقای کید: من هیچ‌وقت زنی نداشتم.

رز: فکر کردم دفعه‌ی اولی که اومدیم اینجا یه کمک داشتید.

آقای کید: هیچ زنی اینجا نیست.

رز: شاید کس دیگه‌ای رو اشتباه گرفته بودم.

آقای کید: این دور و برها زن‌های زیادی هستن. البته نه اینجا، اوه، نه، اِ، من اینو قبلاً دیده بودم؟

رز: چی رو؟

آقای کید: اون رو.

رز: نمی‌دونم. ندیده بودین؟

آقای کید: یک چیزهایی یادم می‌آد.

رز: اون فقط یه صندلی پدربزرگ قدیمیه.

آقای کید: وقتی اومدین اینجا بود؟

رز: نه، نه، خودم آوردمش.

آقای کید: می‌تونم چشم‌بسته شرط ببندم که قبلاً اینو دیده‌م.

رز: شاید دیده باشین.

آقای کید: چی؟

رز: گفتم ممکنه دیده باشینش.

آقای کید: آره، ممکنه دیده باشمش.

رز: بنشینید آقای کید.

آقای کید: خیلی هم مطمئن نیستم.

برت خمیازه می‌کشد و خودش را کش و قوس می‌دهد و همچنان به مجله اش نگاه می‌کند.

آقای کید: نه نمی‌شینم، اون هم وقتی آقای هاد بعد از خوردن چای داره استراحت می‌کنه. من هم باید برم چای م رو بخورم.

آقای هاد، پس شما دارین می‌رین بیرون؟ الان یه نگاهی به وانت تون انداختم. چه وانت کوچولوی تمیزیه. متوجه شدم به خاطر

سرما خوب پوشوندینش. سرزنش تون نمی‌کنم. بله، شنیدم که داشتین می‌رفتن بیرون، کی بود؟ یه روز صبح بود، آره، می‌تونم

بگم که دنده رو خیلی راحت عوض می‌کردین.

رز: آقای کید فکر می‌کردم اتاق خواب تون عقب ساختمون باشه.

آقای کید: اتاق خوابم؟

رز: اوه، البته.

آقای کید: اون موقع بیدار بودم و کارهام رو می‌کردم.

رز: من که توی این هوا صبح زود پا نمی‌شم. می‌تونم یه کم تنبلی کنم. می‌تونم یه کم تنبلی کنم.

مکث.

آقای کید: اینجا اتاق خوابم بود.

رز: اینجا؟ کی؟

آقای کید: وقتی اینجا زندگی می‌کردم.

رز: من اینو نمی‌دونستم.



آقای کید: برای چند لحظه می‌شینم. (روی صندلی راحتی می‌نشیند)

رز: خوب، من اینو نمی‌دونستم.

آقای کید: وقتی اومدین این صندلی اینجا بود؟

رز: آره.

آقای کید: اینو یادم نمی‌آد.

مکث.

رز: اون موقع کی بود؟

آقای کید: اِ؟

رز: کی اینجا اتاق خواب شما بود؟

آقای کید: خیلی وقت پیش.

مکث.

رز: داشتم به برت می‌گفتم که به شما گفته بودم اون چه جوری رانندگی می‌کنه.

آقای کید: آقای هاد؟ آه، آقای هاد خیلی هم خوب می‌تونن رانندگی کنن. دیده‌م که چه جوری از پیچ پایین خیابون رد می‌شن.

اوه، بله.

رز: خوب آقای کید، باید بگم که این یه اتاق خوبیه. خیلی اتاق راحتی.

آقای کید: بهترین اتاق خونه‌ست.

رز: پایین باید یه مقداری نمور باشه.

آقای کید: نه به بدی طبقه‌های بالایی.

رز: طبقه‌های پایین چطور؟

آقای کید: ها؟

رز: طبقه‌های پایین چه‌طور؟

آقای کید: طبقه‌های پایین چی؟

رز: اون‌ها هم باید یه مقداری نمور باشن.

آقای کید یک کم. البته نه به اندازه‌ی طبقه‌ی بالایی.

رز: این چیه؟

آقای کید: داره بارون تند می‌آد.

مکث.

رز: کسی هم اون بالا زندگی می‌کنه؟

آقای کید: اون بالا؟ بودن، الآن رفتن.

رز: چند تا آپارتمان تو این خونه دارین؟

آقای کید: چهار (می‌خندد) اوه، چند تا از اون خوباش رو قبلاً توی اون روزای قدیم داشتیم.

رز: الآن چند تا دارین؟

آقای کید: خب، اگه بخوام حقیقت رو بگم. تا حالا نشمردم.

رز: اوه.

آقای کید: نه، نه تا الآن.

رز: باید کارتون یه کم سنگین باشه.

آقای کید: اوه، یه زمانی عادت داشتم اون‌ها رو بشمرم. هیچ‌وقت از این کار خسته نمی‌شدم. حواسم به همه چیز توی این خونه بود. اون موقع، خیلی چیزها بود که باید بهشون توجه می‌کردم. اون وقت‌ها توانش رو داشتم. اون مال وقتی بود که خواهرم هنوز

زنده بود. اما الآن یه کم از پا در اومدم. بعد از این که اون مرد، الآن چند وقته که مرده، خواهرم رو می‌گم. اون موقع خونه‌ی

خوبی بود. زن توانایی بود. بله، خوش ترکیب هم بود. فکر نمی‌کنم شبیه مامانم هم بود. آره، ازش چیزهایی یاد می‌آد. می‌تونم

بگم که شبیه مامان پیرم هم بود. می‌تونم بگم که شبیه مامان پیرم هم بود. فکر کنم مامانم یه یهودی بوده، آره، اگه یه روز

بفهمم یهودی بوده تعجب نمی‌کنم. خیلی هم بچه نداشت.

رز: در مورد خواهرتون چی، آقای کید؟

آقای کید: چی در مورد خواهرم؟

رز: بچه‌ای نداشت؟

آقای کید: آره، خیلی شبیه مامان پیرم بود. فکر کنم، البته، کمی قدبلندتر.

رز: چه وقتی خواهرتون مرد؟

آقای کید: آره، راست می‌گین، بعد از مرگ خواهرم بود که من شمردن رو متوقف کردم. خیلی خوب همه چیز رو مرتب نگه می‌داشت. من هم کمک دستش بودم. اون تا آخرین لحظه از همه چیز ممنون بود. عادت داشت بهم بگه چقدر – به خاطر تمام چیزهای کوچیکی – که براش انجام می‌دادم، تحسینم می‌کنه. بعدش تو هچل افتاد. من ازش بزرگ‌تر بودم. آره، من ازش بزرگ‌تر بودم. یه اتاق خواب دوست‌داشتنی داشت. یه اتاق خواب دوست‌داشتنی.

رز: از چی مرد؟

آقای کید: کی؟

رز: خواهرتون.

مکث.

آقای کید: می‌تونم سر و ته همه چی رو هم بیارم.

مکث.

رز: الان سرتون شلوغه آقای کید؟

آقای کید: کارهام رو کرده‌م.

رز: حدس می‌زنم، همه کارها رو؟

آقای کید: اوه آره، من می‌تونم سر و ته همه چی رو هم بیارم.

رز: ما هم همین طور، مگه نه برت؟

مکث.

آقای کید: من؟ من می‌تونم انتخاب کنم (بلند می‌شود) آقای هاد، شما خیلی زود دارین می‌بین بیرون؟ خب، مواظب خودتون

باشین. اون جاده‌ها با کسی شوخی ندارن. هنوز هم بلدین چه جووری وانتون رو کنترل کنین، نه؟ کجا دارین می‌بین؟ دور؟

طول می‌کشه؟

رز: خیلی هم طول نمی‌کشه.

آقای کید: نه، البته که نه، نباید هم وقت زیادی رو ازشون بگیره.

رز: نه.

آقای کید: خب همین، من هم زحمت رو کم می‌کنم. رانندگی خوبی داشته باشین آقای هاد. مواظب روندن تون هم باشین. خیلی

زود همه جا تاریک می‌شه. البته وقت کافی دارین. Arivederci.

خارج می‌شود.

رز: هیچ‌وقت باور نمی‌کنم که خواهری داشته.

بلند می‌شود.

خیلی خب، یه دقیقه صبر کن. پلیورت کجاست؟

پلیور را از روی تخت می‌آورد.

این هم از این. کتت رو در آر. اینو بپوش.

به برت کمک می‌کند پلیور را بپوشد.

خوبه، شال گردنت کجاست؟

شال گردن را از روی تخت می‌آورد.

این هم از این. خوب محکمش کن. اینه، برت خیلی تند نرون، خب؟ برای وقتی که برگردی کاکائو آماده می‌کنم، خیلی که طول

نمی‌دی، یه دقیقه صبر کن. پالتوت کجاست؟ بهتره که پالتوت رو هم بپوشی.

برت شال گردن را می‌بندد، به سمت در می‌رود و خارج می‌شود. رز ایستاده است، در را نگاه می‌کند. بعد به آرامی به سمت میز بر

می‌گردد، مجله را بر می‌دارد و آن را جای دیگری می‌گذارد. می‌ایستد و گوش می‌کند، به سمت بخاری می‌رود، خم می‌شود و

بخاری را روشن می‌کند و دست‌هایش را گرم می‌کند، می‌ایستد و اتاق را ورنده می‌کند. به پنجره نگاه می‌کند و گوش می‌دهد.

به سرعت به سمت پنجره می‌رود، می‌ایستد و پرده‌ها را مرتب می‌کند. به مرکز اتاق برمی‌گردد و به در می‌نگرد. به سمت تخت

می‌رود، شالش را سرش می‌کند، به سمت سینک ظرف‌شویی می‌رود، ظرفی از داخل سینک بر می‌دارد، به سمت در می‌دود و آن

را باز می‌کند.

رز: اوه!

آقا و خانوم سندز در پاگرد پله‌ها آشکار می‌شوند.

خانوم سندز: خیلی می‌بخشید، نمی‌خواستیم این جوری این‌جا وایسیم، قصد ترسوندن شما رو هم نداشتیم. فقط داشتیم از پله‌ها بالا می‌اومدیم.

رز: مشکلی نیست.

خانوم سندز: ایشون آقای سندز هستند و من هم همسرشون.

رز: حال شما چطوره؟

خانوم سندز زیر لبی به معرفی ادامه می‌دهد.

خانوم سندز: همین الان داشتیم از پله‌ها بالا می‌اومدیم. اما اینجا نمی‌شه هیچی رو دید. می‌شه، تدی؟

آقای سندز: هیچ چیزی رو.

رز: دنبال چیزی می‌گشتید؟

خانوم سندز: مردی که اینجا رو می‌گردونه. صاب‌خونه. داشتیم سعی می‌کردیم صاب‌خونه رو پیدا کنیم. تدی، اسمش چی بود؟

رز: اسم ایشون آقای کیده.

خانوم سندز: کید، تدی اسمش همین بود؟

آقای سندز: کید؟ نه، این نبود.

رز: آقای کید. اسمش همینه.

خانوم سندز: خب، این اون واحدی که دنبالش می‌گشتیم نیست.

رز: درسته، مثل این که دنبال کس دیگه‌ای می‌گردین.

مکث.

خانوم سندز: فکر می‌کنم همین‌طور باشه.

رز: به نظر می‌آد سردتونه.

خانوم سندز: بیرون، بیرون سرما آدم رو می‌کشه. شما بیرون بودین؟

رز: نه.

خانوم سندز: خیلی وقت نیست که اومدیم تو.

رز: خب، اگه دوست دارین بیاین داخل و یه کم خودتون رو گرم کنین.

آنها به وسط اتاق می آیند. رز از میز کنار بخاری صندلی می آورد

اینجا بشینید. اینجا می تونید خودتون رو گرم کنین.

خانوم سندز: ممنون ( می نشیند)

رز: آقای سندز، بیاید کنار بخاری.

آقای سندز: نه، راحتم، می خوام یه تکونی به پاهام بدم.

خانوم سندز: چرا؟ تو که نشسته بودی.

آقای سندز: منظورت چیه؟

خانوم سندز: خب، برای چی نمی شینی؟

آقای سندز: برای چی باید بشینم؟

خانوم سندز: باید سردت باشه.

آقای سندز: نه، سردم نیست.

خانوم سندز: باید باشه، یه صندلی بیار اینجا و بشین.

آقای سندز: ممنون، همین جوری ایستاده راحتم.

خانوم سندز: اصلاً به نظر نمی آد بخوای وایستی.

آقای سندز: کلاریسا، من راحتم!

رز: کلاریسا؟ چه اسم قشنگی.

خانوم سندز: بله، اسم قشنگیه، اینطوری نیست؟ مامان بابام این اسم رو برام انتخاب کردهن.

مکث.

می‌دونین، این اتاقیه که می‌شه اون تو بشینی و احساس راحتی بکنی.

آقای سندز: ( به اتاق نگاه می‌کند) خوبه، جا دار هم هست.

خانوم سندز: برای چی نمی‌شینین، خانوم...

رز: هاد. نه، ممنون.

خانوم سندز: چی گفتین؟

رز: کی؟

خانوم سندز: گفتید اسم تون چیه؟

رز: هاد.

آقای سندز: همینه، شما همسر اون یارو هستین که گفتید.

خانوم سندز: نه، نیست. اسم او کید بود.

آقای سندز: واقعاً؟ فکر کردم اسمش هاده.

خانوم سندز: نه، اسمش کید بود. این طور نیست خانوم هاد؟

رز: درسته، صاب‌خونه.

خانوم سندز: نه، صاب‌خونه نه، اون مرد دیگه.

رز: خب، اسمش همینه، صاب‌خونه هم هست.

خانوم سندز: کی؟

رز: آقای کید.

مکث.

آقای سندز: واقعا؟ خودشه؟

خانوم سندز: شاید دو تا صاب‌خونه هست.

مکث.

آقای سندز: اینم از امروزمون.

خانوم سندز: چی گفتی؟

آقای سندز: گفتم اینم از امروزمون.

مکث.

رز: بیرون چه جوریه؟

خانوم سندز: بیرون خیلی تاریکه.

آقای سندز: تاریک تر هم می شه.

خانوم سندز: اون درست همون تو بود.

آقای سندز: اون جا تاریک تر از بیرون بود. شرط می بندم.

خانوم سندز: اینجا هم خیلی روشن نیست، نه خانوم هاد؟ باورتون می شه که اولین نوریه که از لحظه ی ورودمون به ساختمون

دیدیم؟

آقای سندز: اولین روزنه.

رز: من هیچ وقت شبها بیرون نمی رم. ما همیشه تو خونه می مونیم.

خانوم سندز: حالا که فکرش رو می کنم، یه ستاره هم دیدم.

آقای سندز: چی دیدی؟

خانوم سندز: خب فکر کنم دیدیم.

آقای سندز: فکر می کنی چی دیدی؟

خانوم سندز: یه ستاره.

آقای سندز: کجا؟

خانوم سندز: تو آسمون.

آقای سندز: کی؟

خانوم سندز: همون موقع که اومدیم تو.



آقای سندز: مسخره بازی در نیار.

خانوم سندز: منظورت چیه؟

آقای سندز: تو یه ستاره ندیدی.

خانوم سندز: چرا نه؟

آقای سندز: برای این که من دارم بهت می‌گم! من بهت می‌گم که یه ستاره ندیدی.

مکث.

رز: امیدوارم بیرون خیلی هم تاریک نباشه. امیدوارم خیلی هم یخبندون نباشه. شوهرم سوار وانتش شده. آروم هم رانندگی

نمی‌کنه. هیچ‌وقت آروم رانندگی نمی‌نه.

آقای سندز: (قهقهه زنان) خب، امشب باید خیلی خوش‌شانس باشه.

رز: چی؟

آقای سندز: نه، منظورم اینه که برای رانندگی امشب باید یک کم ریسک‌پذیر باشی.

رز: اون راننده‌ی خوبیه.

مکث.

چند وقته اینجا هستید؟

خانوم سندز: نمی‌دونم. تدی، چند وقته اومده‌یم اینجا؟

آقای سندز: حدود نیم ساعت.

خانوم سندز: بیش‌تر از اونه. خیلی بیش‌تر از اونه. حدود سی و پنج دقیقه‌ای می‌شه.

رز: خب، فکر می‌کنم آقای کید رو بتونید همین دور و برها پیدا کنید. خیلی وقت نیست که رفته چایش رو بخوره.

آقای سندز: اینجا زندگی می‌کنه، اینطور نیست؟

رز: البته که همین جا زندگی می‌کنه.

آقای سندز: و شما گفتین که اون صاب‌خونه‌ست، اینطور نیست؟

رز: البته که همین طوره.

رز: یه مرد؟

خانوم سندز: آره.

رز: یه مرد؟

آقای سندز: آره، البته، یه یارویی اون پایین بود. (روی میز می نشیند)

خانوم سندز: تو که نشستی.

آقای سندز: (سریع بلند می شود) کی؟

خانوم سندز: خودت.

آقای سندز: خنگ نشو، من فقط تکیه داده بودم.

خانوم سندز: من که دیدم تو نشستی.

آقای سندز: تو ندیدی که من بشینم برای این که من کوفتی اصلاً ننشستم. من تکیه دادم.

خانوم سندز: فکر می کنی من نمی تونم بفهمم یعنی چی که یک نفر بشینه؟

آقای سندز: بفهمی؟ این تمام کاریه که می تونی بکنی، فهمیدن.

خانوم سندز: تو هم می تونی سعی کنی یه کم بیش تر بفهمی به جای این که همه ش چرت و پرت بگی.

آقای سندز: تو که به اون چرت و پرتها اصلاً اهمیت هم نمی دی که.

خانوم سندز: تو مواظب عموت باش، این تمام چیزیه که می خوای.

آقای سندز: و تو مواظب کی هستی؟

خانوم سندز: (بلند می شود) من که تو رو به این دنیا نیاوردم.

آقای سندز: تو چی کار نکردی؟

خانوم سندز: گفتم من که تو رو به این دنیا نیاوردم.

آقای سندز: خب، پس کی این کارو کرده؟ این چیزیه که می خوام بدونم، کی این کارو کرده؟ کی منو به دنیا آورده؟

خانوم سندز می نشیند، غرولند کنان. آقای سندز ایستاده، غرولند کنان.

رز: گفتین که تو زیرزمین یه مرد رو دیدین؟